

تحلیلی انتقادی بر نظریه‌ی فقر وجودی صدرایی و آیه‌ی «انتم الفقراء الى الله»

حیدر حب الله

ترجمه: محمد رضا ملانی

سوال¹: آیا این آیه‌ی شریفه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»² (فاطر: 15) اشاره به این دارد که تمام مراتب وجود – از بالاترین مرتبه‌ی غیبی تا پایین‌ترین مرتبه‌ی شهود – عین تعلق و ربط محض و قرب و نزدیکی و نیاز به قیوم مطلق است؟ آیا این آیه، بر نظریه‌ی فلسفی‌ای که ملا صدرا مطرح کرده دلالت می‌کند؟

پاسخ: برای فقر دو معنی وجود دارد:

1. معنای فلسفی و اصطلاحی خاص فقر:

این همان معنایی است که در مدرسه‌ی ملاصدرا رضوان الله تعالی علیه مطرح شد و اصل و اساس آن، از رویکردهای عرفانی و صوفیانه و مدارس وحدت وجود و نظریات تجلی و ... که قبل از مکتب فلسفی ملاصدرا وجود داشت اخذ شده است. لذا آنچه صدر المتألهین در این رابطه می‌گویند یک مطلب نو و ابتکاری نیست؛ بلکه این مطلب نیز در زمره‌ی نظریاتی قرار می‌گیرد که تلاش دارند وجه نیاز معلول به علت و کیفیت ارتباط بین این دو را بیان کنند. طبق نظر ملاصدرا، معلول چیزی جز فقر محض و تعلق به علت فاعلی و وجودی و حقیقی نیست و در واقع این معلول در برابر علت، هیچ است و گویا معلول، چیزی جز خود علت در مرتبه‌ای از مراتب وجودی‌اش نیست مانند وجود شخص در آینه که چیزی جز همان شخص ایستاده در برابر آینه نیست. لذا در اینجا با دو شیء مستقل مواجه نیستیم تا یکی را به دیگری باطنی متصل کنیم به گونه‌ای که اولی به دومی محتاج باشد؛ بلکه این دو، به یک شیء واحد، شبیه هستند؛ همچون نقش صورت در آینه و یا سایه نسبت به صاحب سایه و ...

2. معنی عام فقر که همان معنی لغوی آن است.

فقر در لغت به معنی محتاجی است که مالک چیزی نیست و برای رسیدن به چیزی، نیاز به غیر خود دارد. به عنوان مثال، وقتی گفته می‌شود «زَيْدٌ فَقِيرٌ إِلَى عَمْرٍو» یعنی زید برای رسیدن به چیزی – و یا برای

¹ حیدر حب الله، إضاءات فی الفكر والدین والاجتماع 4: سوال: 533.

² ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدائید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است.

رسیدن به هر چیز - نیازمند عمر و است. این معنی از فقر، در مقابل «غنی» قرار دارد که به معنای کسی است که نیازمند به غیر خود نیست. پس تعبیر «الفقیر الی»³ در برابر «الغنی عنه»⁴ قرار می‌گیرد.

فقر در آیه‌ی شریفه‌ی فوق، به همان معنی لغوی و عمومی‌اش است. این آیه‌ی شریفه، بر نیازمندی خلاق به خداوند متعال در همه‌ی امور، تاکید می‌کند و در مقابل آن، بر بی‌نیازی خداوند از خلق در تمام امور دلالت دارد. بر اساس این معنی از آیه، فرقی نمی‌کند سرّ نیازمندی معلول به علت را امکان معلول و یا حدوث زمانی او و یا فقر وجودی‌اش - بنا بر اختلافات فلسفی و کلامی - بدانیم؛ زیرا تمام این نظریات، به این نکته اعتراف دارند که معلول، فقیر و محتاج به علت است و به آن نیاز دارد. به همین دلیل است که همه در پی این هستند که چرا معلول به علت نیازمند است؛ برخی می‌گویند دلیل نیازمندی معلول به علت، حدوث زمانی معلول است و دیگری می‌گوید حدوث ذاتی معلول، باعث نیاز معلول به علت است و طرفداران فلسفه‌ی صدرایی می‌گویند فقر وجودی معلول است که باعث شده نیازمند علت باشد و ... پس نسبت این آیه به تمام این نظریات، مساوی است و نمی‌توان بر اساس این آیه، یکی از این نظریات را برگزید. نباید به دلیل وجود کلمه‌ی فقر در این آیه‌ی شریفه، چنین برداشت کرد که نظریه‌ی فقر وجودی، از نظر قرآن مورد تایید است. برخی از کسانی که مشغول تحصیل فلسفه هستند و نسبت به برخی مدارس فلسفی، گرایش شدید دارند چنین برداشتی از آیه‌ی فوق دارند که درست نیست. زیرا استفاده از کلمه‌ی فقر برای نظریه‌ی فقر وجودی در فلسفه‌ی صدرایی بعد از نزول آیه پیدا شد و نه بر عکس؛ این نام‌گذاری نیز فقط یک اعتبار و قرارداد است. صدرانیان می‌توانستند برای نظریه‌ی خود نام دیگری را انتخاب کنند مثلاً نظریه‌ی «تعلق محض» و یا نظریه‌ی سایه و یا هر نام دیگری که می‌خواستند.

البته اگر یکی از این فرقه‌های فلسفی و یا کلامی، اثبات می‌کرد که فقط نظریه‌ی اوست که فقر و نیاز معلول به علت را ثابت می‌کند و دیگر نظریات، بی‌نیازی معلول از علت و بی‌نیازی مخلوق از خداوند متعال را ثابت می‌کنند در این صورت می‌تواند ادعا کند آیه‌ی فوق، از چنین نظریاتی حکایت نمی‌کند چون این آیه، از فقر مخلوقات به خداوند - و نه بی‌نیازی آنها از او - سخن می‌گوید. پس هر نظریه‌ی فلسفی‌ای که نتیجه‌ی فقر را ثابت نکند - و نه فقط اصطلاح فقر را - در این صورت بنا بر آیه‌ی فوق، مردود است.

اما این مطالب، غیر از اثبات نظریه‌ی صدر المتالهین - در رابطه با فلسفه‌ی ارتباط بین خالق و تفسیر آن بر اساس فقر وجودی محض - با استناد به این آیه می‌باشد.

با توجه به مسأله‌ی اشتباه میان اصطلاح و تعبیر، چندین بار تکرار کردیم بحران برخی از مدارس فلسفی که سعی در نزدیک شدن به نصوص دینی دارند این است که گاهی اوقات این مدارس فلسفی، از تعبیر موجود در نصوص دینی برای نام‌گذاری نظریات خویش، استفاده می‌کنند که این مسأله، البته ممکن است ضرری نداشته باشد ولی مشکل اساسی هنگامی سر برمی‌آورد که برخی از دانشجویان فلسفه، بعد از گذشت زمان، تصور می‌کنند این نظریات فلسفی، دقیقاً همان معارفی است که آیات قرآن از آنها سخن می‌گویند. این

3. نیازمند به..

4. بی‌نیاز از..

تصور اشتباه، محصول همین تشابه تعبیری فوق در کنار عدم توجه به لغت عربی می‌باشد که قرآن به آن لغت نازل شده است.

اینگونه است که ما داده‌های فلسفی را بر قرآن تحمیل می‌کنیم در حالی که گمان می‌بریم داده‌های قرآنی را در فلسفه اِشْراب می‌کنیم و یا داده‌های قرآنی را از خلال فلسفه کشف می‌کنیم؛ و این روش، منجر به توهم مصالحه بین نص دینی و عقل می‌شود. این مساله بسیار مهم و خطیر است. گمان می‌کنیم ملکوتی که قرآن آمده همان ملکوت فلاسفه و عارفان است و قرآن از افکار آنها حکایت می‌کند بدون اینکه خود را به زحمت انداخته و به لغت و تاریخ مراجعه کنیم. گمان می‌کنیم «علم الیقین» و «عین الیقین» که در سوره‌ی تکوین آمده دقیقاً همان چیزی است که در گفتار عارف و فیلسوف یافت می‌شود؛ یا گمان می‌کنیم کلمه‌ی «تدلّی» که در سوره‌ی نجم آمده، به همان معنایی است که عارفان و فیلسوفان به کار می‌برند. اینگونه است که از فضای متداول و تعبیر متعارف قرآن دور شده و بدون اینکه بفهمیم، قرآن را به نفع فضایی متفاوت – که قرن‌ها بعد از قرآن به وجود آمده – مصادره می‌کنیم. این اشتباه، فقط در قرآن اتفاق نمی‌افتد بلکه در تعامل با حدیث شریف نیز چنین اشتباهاتی بسیار یافت می‌شوند. الآن مجال تفصیل بیشتر این نکته نیست و البته به این مساله چندین بار اشاره کرده‌ام.

البته نمی‌خواهم بگویم برخی نظریات فلسفی – که بعدها کشف شده – برای فهم واضح‌تر و عمیق‌تر از نصوص قرآن به کار نمی‌آیند. فلسفه و علوم عقلی، در فهم بسیاری از نصوص دینی، خیلی به ما کمک می‌کنند ولی آنچه مهم است شناختِ روش دقیق در فرآیند ایجاد ارتباطِ تفسیری بین نص دینی و فلسفه و ... می‌باشد و مقصود ما همین قسمت است.